

خواجه علی و امیر تیمور گورکان

چکیده

این مقاله نگاهی نقدگونه به مطالب برخی منابع دوران صفویه دارد که در آنها از ملاقات میان خواجه علی، پسر شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی‌الدین، با امیر تیمور گورکان سخن به میان آمده است. در این نوشتار، روایتهای مربوط به ملاقات سه‌گانه میان خواجه علی و امیر تیمور با اندکی تلخیص از جهانگشای خاقان نقل و سپس برخی تفاوت‌های موجود میان این متن و روایتهای دیگر منابع تاریخی بررسی می‌شود؛ در ادامه، به سندی پرداخته می‌شود که هنگام لشکرکشی شاه عباس به بلخ (۱۰۱۰ق) در اندخود پیدا شده و بیانگر فرمان امیر تیمور، مبنی بر وقف املاک و زمین‌هایی به بقعه شیخ صفی‌الدین یا فرزندان خواجه علی است. اگرچه نسخه‌ای از این سند در منابع تاریخی دوره صفویه دیده نمی‌شود، برخی از تاریخ‌نگاران آن دوره معتقدند که این سند وجود دارد.

واژگان کلیدی: خواجه علی، امیر تیمور گورکان، سند اندخود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

روابط میان صفویه و تیموریان پیشینه‌ای بسیار طولانی دارد؛ منابع دوره صفویه، زمان آغاز این روابط را از دوران امیر تیمور و ملاقات خواجه علی با او (گویا در نخستین لشکرکشی تیمور به خراسان در ۷۸۴ق) می‌دانند، اما آغاز این روابط را که با منابع مسلم تاریخی مطابقت داشته باشد، باید از روزگار شاه اسماعیل و ظهیرالدین محمد بابر پادشاه، پس از جنگ مرو در ۹۱۶ق دانست. این روابط از ۹۱۶ تا ۱۱۳۵ یعنی پایان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی، میان پادشاهان صفوی و فرزندان بابر پادشاه همچنان ادامه داشت. آنچه سبب اهمیت رابطه میان خواجه علی و امیر تیمور شده، استناد صفویه و گورکانیان هند به این رابطه و استفاده از آن در پیشبرد مقاصدشان است. مغول‌ها با استفاده از این روایت، ادعا می‌کردند که تیمور سبب ایجاد قدرت روحانی صفویه شده است؛ صفویه نیز امیر تیمور را یکی از مریدان نیاکان خود به شمار می‌آوردند؛ به همین دلیل، گورکانیان هند و پادشاهان صفویه در نامه‌نگاریهای خود، اغلب به این داستان اشاره و مناسب خواست خود بر بخشی از آن تأکید می‌کردند (ریاض‌الاسلام، ص ۱ و ۲۸۰).

داستان ملاقات امیر تیمور و خواجه علی در چندین کتاب تاریخی روزگار صفوی روایت شده است که قدیم‌ترین آنها، تاریخ داستانی با عنوان *جهانگشای خاقان* است که در اینجا نقل می‌شود:

روایت‌های مربوط به ملاقات خواجه علی و امیر تیمور

آورده‌اند که در زمان سلطان علی سیاه‌پوش*، صاحب قران گیتی‌ستان، امیر تیمور گورکان، چون از مشرق اراده خروج و کشورگشایی کرد و اراده تسخیر ممالک خراسان نمود، چون به کنار رود جیحون رسید، تازیانه صاحب قران از دستش به آب افتاد. امیر تیمور آن را به فال بد گرفته، عنان مرکب کشیده ایستاد. امرا گفتند، ای شهریار سبب توقف چیست؟ امیر گفت، کارم بد شد و این به فال خوب نبود؛ زیرا که تازیانه نشان دولت است که از دست من بدر رفت. به خدا که تازیانه را به دست من ندهند یک گام برندارم. امرا گفتند این معنی را به خاطر مبارک مرسا. هرگاه تازیانه‌ای در این قسم دریایی بی‌پایان افتاده باشد، چگونه بیرون توان آورد و این خود امر محال است. صاحب قران گفت، من این معنی را به خاطر گذرانیدم که تازیانه به دست من درنیاید کاری نتوانم ساخت. اقطاب و اوتاد درین عالم بسیارند. اگر مردان از خدا آگاه تازیانه مرا به من رسانند یقین که من جهان‌گشایی خواهم کرد و درین سخن بودند که از سمت قبله مرد درویشی سیاه‌پوش نمایان شد و قدم در روی آب نهاده می‌آمد. به نزدیک رسید، گفت ای امیر تیمور، سبب ایستادن چیست؟ گفت: آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست. تازیانه من در این آب افتاده، می‌خواهم این تازیانه را به من برسانند. آن سرور دست مبارک در میان دریا فرو برده تازیانه را بیرون آورد و به دست صاحب قران داد. امیر تیمور تازیانه را گرفته بوسید و بر چشم نهاد و گفت: ای شهریار چه کسی؟ و نام گرامی تو چیست؟ مرا از حال خود مخبر ساز. آن سرور گفت نام خود را نمی‌گویم مرا دو مرتبه دیگر خواهی دید. یک مرتبه در دزفول و مرتبه دیگر در اردبیل. این بگفت و از نظر غایب شد... صاحب قران... از آب گذشت و متوجه خراسان گردید... خراسان را مسخر کرد و از آن جا متوجه عراق شده چون عراق را مسخر کرد عازم فارس شد. چون به دزفول رسید به عرض امیر رسانیدند که چهاربایان و شتران از پل دزفول رم می‌کنند و هر چند مرکبان

* خواجه علی، پسر شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی‌الدین بود؛ او در روز سه‌شنبه ۱۸ رجب ۸۳۰ درگذشت (شیخ حسین پسر شیخ ابدال، ص ۱۴۵).

را می‌رانند از پل عبور نمی‌کنند. امیر تیمور خود برخواسته متوجه دزفول شد، چون بر سر پل آمد، چشمش به درویشی افتاد. سلام کرد و پیش آمد و آن درویش، سلطان خواجه علی بود. صاحب قران او را نشناخت با وجودی که سلطان خواجه علی در کنار جیحون به او گفته بود که در دزفول مرا خواهی دید. درویش را چون چشم بر صاحب قران افتاد از جا برخاست و خستی پخته برداشت و بر زمین زد و چهار پاره نمود و پاره‌ای از آن پاره برداشت و نهیب داد. صاحب قران سینه خود را پیش داد و آن پاره خست بر سینه‌اش آمد... بار دیگر حواله نمود، یک شانه را پیش داد، پاره خستی دیگر به جانب امیر انداخت. امیر شانه دیگر را پیش داد. چون پاره چهارم را برداشت و حواله نمود، امیر گفت ای درویش، به خدا سوگند می‌دهم که دیگر بس است. سه پاره خست بر من زدی، حدیث درست شد. سلطان المحققین پاره خست چهارم را از دست انداخت و گفت ازین فیض تو غافل شدی و سه اقلیم بیش در ظرفت نگنجد. اگر قسم نمی‌دادی و این پاره خست چهارم را می‌زدم، علامت تسخیر اقلیم چهارم بود. چون در چهاردانگ عالم در طالع تو بود که شهریار باشی، یک دانگ را خود رد کردی و سه حصه را قبول نمودی. برو که از چهار بخش عالم سه بخش نصیب تو شد. صاحب قران ... متوجه بغداد شد و از آنجا به جانب روم رفت و با ایلدرم بایزید قیصر روم جنگ کرده برو ظفر یافته... مراجعت نمود به جانب ایران روان گردید... به حوالی دارالارشاد اردبیل رسید... از برای سلطان خواجه علی سیاه پوش خبر آوردند که صاحب قران به حوالی شهر رسید... صاحب قران پیش آمده سلام کرد... سلطان جواب سلام گفت و امیر را در پهلوی خود جای داده... فرمود که شربت ماکو [امیر تیمور شربتی زهرآلود یا خود آورده بود تا آن را به خواجه علی بدهد]... آن کاسه را آوردند. سلطان کاسه را بر سر کشید ... [آنگاه] به ذکر مشغول شده به وجد درآمد و آن زهر را از جسد مبارک خود به زور سیادت و هدایت از عروق خد عرق کرده بیرون کرد... امیر تیمور برخواسته سر در قدم او نهاد و گفت... خدمتی می‌خواهم به این مخلص بفرمایید... و از آن جناب استدعای خواهشی نمود که ازو نمایند... آزادی اسیران روم را خواهش نمود. امیر تیمور انگشت قبول بر دیده نهاده به اطلاق مجموع اسیران حکم کرد

و ایشان را به بندگی این سلسله علیه مأمور گردانید... و مزارع و قریای مرغوبه حوالی درالارشاد اردبیل را از مال حلال خود خریداری نموده وقف مزار کثیرالانوار حضرت قطب المحققین، شیخ صفی‌الدین، نموده آن مکان شریف را بست و ملتجا گردانید و خراج آن ولایت را بدان سلسله علیه مسلم داشت (جهانگشای خاقان، ص ۲۴-۲۳).

تاریخ عالم آرای عباسی و سلسله‌النسب صفویه نیز این روایت را با اندکی تفاوت آورده‌اند. به احتمال هر دو منبع در نقل این روایت از جهانگشای خاقان استفاده کرده‌اند. مؤلف سلسله‌النسب صفویه روایت تازه‌ای بر روایت جهانگشای خاقان می‌افزاید و می‌نویسد: خواجه علی در دزفول به امیر تیمور گفت که در ولایت شام، اکراد یزیدی زندگی می‌کنند و می‌گویند ما از اولاد کسانی هستیم که بر اهل بیت پیغمبر غالب آمده‌اند. این گروه اعتقادی به حضرت رسول ندارند و دوستدار معاویه علیه‌العنه‌اند. از تو می‌خواهم که آنها را به سختی مجازات کنی؛ زیرا من در عزای ائمه معصومین لباس سیاه بر تن کرده‌ام (شیخ حسین پسر شیخ ابدال، ص ۴۷).

نقد روایت

چنانکه گذشت گویا میان خواجه علی و امیر تیمور گورکان ملاقاتی صورت گرفته، اما گزارش این ملاقات بسیار مبهم است. در داستانی که در جهانگشای خاقان، تاریخ عالم آرای عباسی و سلسله‌النسب صفویه نقل شده؛ خواجه علی و امیر تیمور سه بار با هم ملاقات کرده‌اند. بار اول هنگامی بوده که تیمور به قصد خراسان از رودخانه جیحون عبور می‌کرده و تازیانه‌اش در آب افتاده و خواجه علی آن را از ته آب برداشته و به امیر تیمور داده است. ملاقات دوم آنها در دزفول انجام شده و در جریان آن، خواجه علی

فرمانروایی سه دانگ از چهاردانگ عالم را به امیر تیمور بخشیده است. بار سوم، امیر تیمور در بازگشت از جنگ آنکارا، در اردبیل به ملاقات خواجه علی رفته و او را مسموم ساخته است. خواجه علی به نور هدایت و کرامت خود زهر را از بدنش خارج ساخته و در نتیجه امیر تیمور به او ارادت پیدا کرده و به خواهش خواجه علی، اسیران روم را آزاد و روستاها و مزارع بسیاری وقف فرزندان خواجه علی کرده است.

درباره دو ملاقات نخستین باید گفت که ارزش نقد را هم ندارد؛ زیرا بی پایه بودن آنها و ارجاع به خرق عادت یک درویش اجازه نقد را به ما نمی دهد، نقد درباره گزارشهای معتبر تاریخی کاربرد دارد نه درباره داستانهای ساختگی. نگارنده معتقد است که این روایت درباره دو ملاقات نخستین، خرافه و عوام فریبی است؛ برای مثال هنگامی که تازیانه امیر تیمور در آب می افتد، درویشی می آید و بر روی آب راه می رود!!! آنگاه دست می برد و تازیانه امیر تیمور را از رودخانه بی پایاب بیرون می آورد و به دست او می دهد و غیب می شود!!! جالب است که امیر تیمور به قصد جهانگشایی رهسپار خراسان بود و جهانگشایی لازمهاش کشتار و خونریزی است و این درویش صفوی به جای آنکه امیر تیمور را از لشکرکشی به خراسان بازدارد تا خون بی گناهان ریخته نشود و دارایی مردم به غارت نرود؛ او را به این کار تشویق می کند؛ گویا این درویش از میهن پرستی و نوع دوستی بی بهره بوده است! همچنین در آن روزگار، سربرداران شیعه مذهب در خراسان حکومت می کردند و این درویش شیعه مذهب! * امیر تیمور سنی مذهب متعصب را دعوت می کند تا خون شیعیان را بریزد!

اما ملاقات سوم در اردبیل نیز چندان قطعیت ندارد. اسکندربیک منشی که در ۱۰۲۵ق تاریخ عالم آرای عباسی را نگاشته، ۲۲۱ سال پس از ملاقات اردبیل (اگر این

* صفویه از ابتدای امر شیعه نبودند و ادعای سیادت آنها نیز بی پایه و اساس است. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: تاریخ ایران از ساسانیان تا افشاریه، ص ۹۷-۶۴.

ملاقات در ۸۰۴ ق اتفاق افتاده باشد) منکر این ملاقات است و زیرکانه و فیلسوف
منشانه می‌نویسد:

اگرچه این روایت در کتب تاریخ و حالات منظوم و منشور این سلسله به نظر
احقر نرسیده اما از غایت شهرت و تواتر افواه و السنه به تحریر آن پرداخت (همو،
ج ۱، ص ۲۸).

آنچه درباره ملاقات سوم مهم است، پیدا شدن سندی است که چند تن از
تاریخ‌نگاران صفوی به آن اشاره کرده‌اند (ریاض‌الاسلام، ص ۲۸۱). به گفته اسکندربیک
منشی، به هنگام لشکرکشی شاه عباس اول به بلخ (۱۰۱۰ ق) در اندخود، وقف نامه‌ای
پیدا شد که به خط قدیم (یعنی قدیم‌تر از روزگار شاه عباس اول) بود و مهر امپراتوری
امیر تیمور را داشت (همو، ج ۲، ص ۲۸). این وقف نامه درباره زمینها و روستاهایی است که
امیر تیمور به خواجه علی واگذار کرده است و حدود این املاک به روشنی مشخص
نیست. جهانگشای خاقان می‌نویسد که مزارع و قریای مرغوبه حوالی دارالارشاد اردبیل
(همان، ص ۳۳) را امیر تیمور خرید و برای بقعه شیخ صفی‌الدین وقف کرد. اسکندربیک
منشی نیز همین روایت را نقل می‌کند و می‌نویسد:

در کوره اردبیل و آن حدود قری و مزارع مرغوب از مال حلال خریدده، وقف
خطیره متبرکه نمود (همو، ج ۱، ص ۲۸).

شیخ حسین پسر شیخ ابدال، دامنه این وقف را بسیار گسترده می‌داند و می‌نویسد:

تیمورخان دهات و مزارع بسیار از مواضع تلوار و قنزل اوزن و کمره اصفهان و همدان و غیره خربیده وقف اولاد ذکور حضرت سلطان خواجه علی نمود (همو، ص ۴۸).

آنگاه به سند اندخود اشاره می‌کند و می‌نویسد که در روزگار امیر تیمور این موقوفات در اختیار خواجه علی قرار نگرفت و به همین دلیل اولاد شیخ بر آن موقوفات دست نیافتند، اما سند این وقف در قریه خوجه دو کوهه در حوالی بلخ پیدا شد. ریاض‌الاسلام به بررسی و پژوهش درباره وقف نامه مذکور پرداخته و آن را جعلی دانسته است. به گفته او، مسلم نیست که وقف نامه متعلق به تیمور باشد و احتمال دارد که پیش از ۱۰۱۱ق جعل شده باشد. ریاض‌الاسلام به نقل از هورست می‌گوید که جاعل این سند با فن تهیه اسناد آشنا نبوده و بر زبان عربی و تعبیرهای فارسی تسلط نداشته است. مقایسه مهر ثبت شده در این سند با مهر موجود بر روی دیگر اسناد مربوط به امیر تیمور، جعلی بودن آن را به اثبات می‌رساند. در این سند، پیش از نام تیمور، واژه «الابد» دیده می‌شود که معلوم نیست در مهرهای مربوط به تیمور بوده یا در شرح وقایع تاریخی دوران سلطنت او استفاده شده است. همچنین مهرهای موجود در وقف‌نامه به سبک شیعی است (همو، ص ۲۸۳-۲۸۴). اگر این قول پذیرفتنی باشد، جعلی بودن سند بیش از پیش آشکار می‌شود؛ زیرا تیمور سنی مذهب متعصب، نمی‌توانسته مهری به سبک شیعی داشته باشد.

نتیجه

رابطه دیرپایی میان صفویه و تیموریان وجود داشته است که سرآغاز تاریخی آن به روزگار شاه اسماعیل اول و بابر، پادشاه تیموری می‌رسد. با توجه به روابط گسترده و پیچیده‌ای که میان شاه اسماعیل و بابر پادشاه شکل گرفت و در ادامه به پناهنده شدن

همایون پادشاه به شاه طهماسب و روابط گرم میان شاه عباس اول و اکبر شاه و دیگر پادشاهان دو سلسله انجامید، طرفین گاهی درصدد برآمدند تا برای اثبات برتری از روایت‌های تاریخی استفاده کنند. از آنجا که تیموریان پیش از صفویه به قدرت رسیده بودند، صفویه کوشیدند قدرت خود را بالاتر از آنها نشان دهند و چنین وانمود کنند که امیر تیمور قدرت خود را مدیون قدرت روحانی خواجه علی است و به همین دلیل داستانهای ساختگی ملاقات آن دو را پیش کشیدند. گورکانیان نیز در مقابل، امیر تیمور را در برقراری قدرت روحانی صفویه عامل مؤثری به شمار آوردند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

- اسکندربیگ منشی؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱ و ۲، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
- جهانگشای خاقان (نویسنده ناشناس)، به اهتمام الله دتا مضطر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد: ۱۳۴۴.
- ریاض‌الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند، برگردان: محمدباقر آرام - عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده زاهدی؛ سلسله‌النسب صفویه، برلین: ایرانشهر، ۱۳۴۳.
- غفاری‌فرد، عباسقلی، تاریخ ایران از ساسانیان تا افشاریه، تهران: فردوس، ۱۳۸۶.

